

کلام امام خمینی

حضرت امام در بحث از علم جنس به دو نکته توجه می‌دهند:

❖ یک) حضرت امام همانند مرحوم آخوند به دو احتمال (یک) و (سه) توجه می‌دهند و با طرح نظر آخوند به پاسخی که مرحوم حائری به آخوند داده‌اند اشاره می‌کنند:

«و اعلم أنّ القوم لَمَّا رأوا أنّ بعض أسماء الأجناس عوامل معه معاملة المعرفة - كإسماء و
ثعالة - فوقوا في الإشكال:

فذهب بعضهم: إلى أنّ أمثالها معارف لفظية، و التعريف اللفظي كالتأنيث اللفظي متصور غير فرق بين معانيها مع أسماء الأجناس.

و ذهب آخر: إلى أنّ أعلام الأجناس وضعت للطبيعة المتعينة بالتعین الذهني.

فأورد عليه المحقق الخراساني: بلزوم التجريد عند الاستعمال، أو عدم إمكان التطبيق على الخارج، و الوضع لذلك لغو.

و أجاب عنه شيخنا العلامة: بأنّ اللحاظ حرفي لا يوجب عدم التطبيق»^۱

مرحوم حائری در دررفوائد اشکال خود را چنین طرح کرده است:

«و فيما افاده نظر لامكان دخل الوجود الذهني على نحو المرآتية في نظر اللاحظ، كما انه ينتزع الكلية عن المفاهيم الموجودة في الذهن لكن لا على نحو يكون الوجود الذهني ملحوظا للمتصور بالمعنى الاسمي، اذ هي بهذه الملاحظة مياينة مع الخارج و لا تنطبق على شيء، و لا معنى لكليّة شيء لا ينطبق على الخارج اصلا. اذا عرفت هذا فنقول: ان لفظ اسامة موضوع للاسد بشرط تعيينه في الذهن على نحو الحكاية عن الخارج، و يكون استعمال ذلك اللفظ في معناه بملاحظة القيد المذكور كاستعمال الالفاظ الدالة على المعاني الحرفية، فافهم و تدبر.»^۲

توضیح:

۱. وقتی می‌گوییم «طبیعت همراه با تعین ذهنی» موضوع له علم جنس است، مرادمان آن است که:
۲. لفظ اسامه برای طبیعت «اسد» وضع شده است ولی شرط این نامگذاری آن است که این طبیعت در ذهن باشد و بر مصادیق خارجی صدق کند.

۱. مناهج الوصول، ج ۲، ص ۳۲۲

۲. دررفوائد، ص ۲۳۲



۳. و این مثل آن است که: «وقتی ماهیت اسد را تصور می‌کنیم، به محض اینکه به وجود ذهنی موجود شد، یک موجود ذهنی می‌شود که متشخص است (و لذا جزئی است) ولی در عین اینکه یک وجود ذهنی همراه آن است، این وجود ذهنی مانع از آن نمی‌شود که «کلی» باشد و بر کثیرین صدق کند.

۴. [یعنی از آن جهت که مفهوم است کلی است و از آن جهت که موجود ذهنی است، جزئی است]

۵. پس اسد در حالیکه تعین در ذهن دارد، قابل صدق بر افراد خارج است و برای انطباق بر خارج، محتاج آن نیستیم که آن را از معنای موضوع له خارج کرده و تجرید کنیم.

۶. و این مثل همان سخن مرحوم آخوند است که وضع حروف (من) و اسماء (ابتدا) را تنها از این جهت متفاوت می‌دانست که واضح سفارش کرده است که «من» را در موقعیت آلی استعمال کنیم و «ابتدا» را در موقعیت استقلالی (پس لحاظ و سفارش واضح داخل در موضوع له نیست).

ما می‌گوییم:

از کلام مرحوم حائری ۳_ تقریر قابل استفاده است:

یک) «لحاظ تعین ذهنی»، صرفاً وصف مفهوم کلی است یعنی لفظ «اسامه» برای «اسد» وضع شده است در حالیکه در هنگام وضع، این معنی در ذهن بوده است.

اشکال این تقریر (که از عبارت ایشان هم بعید است) آن است که تمام معانی در هنگام وضع در ذهن هستند و این اختصاص به علم جنس ندارد.

دو) «تقید به تعین ذهنی»، سفارش واضح است که این لفظ (اسامه) را در هنگام استعمال تنها باید بر «ماهیت موجود در ذهن» یا «فردی از ماهیت که در ذهن موجود است»، حمل کنید.

این تقریر با این اشکال مواجه است که:

اولاً: لازم نیست که این سفارش مورد توجه و امتثال واقع شود و لذا لغو است

ثانیاً: موطن ماهیت همیشه در ذهن است و لذا سفارش نسبت به ماهیت لغو است (اگرچه مطابق این

تقریر، حمل اسامه بر افراد خارجی، مجاز نیست)

سه) «لحاظ و تقید به تعین ذهنی»، جزء موضوع له است ولی واضح این مطلب را به نحو استقلالی در موضوع له لحاظ نکرده است بلکه به نحو آلی و به نحو معنای حرفی آن را در موضوع له قید کرده است.

مثل اینکه بگوییم لفظ «الف» برای معنای «غلام» (با کسره‌ی اضافه) وضع شده است که در این صورت آنچه موضوع له لفظ الف است، معنای غلام همراه با یک لحاظ اضافه است که معنای حرفی است. در



ما نحن فيه هم می‌گوییم لفظ «اسامه» برای معنای «اسد در حالیکه مقید به اضافه (از نوع معنای حرفی) به در ذهن بودن» وضع شده است.

در توضیح بهتر این تقریرات مناسب است به مثال توجه دهیم:

فرض کنید، زید در مقابل آینه تصویر کسی را می‌بیند و برای آن فرد نام «عمرو» را قرار می‌دهد. در این صورت موضوع له لفظ عمرو، کسی است که در خارج است و تصویرش در آینه است (ولی اصلاً در آینه بودن چون لحاظ آلی دارد، در موضوع له دخیل نیست) حال «من» اسم «الف» را بر «کسی که زید او را در آینه می‌دیده است + لحاظ آلی زید نسبت به آینه» وضع می‌کنم. در این صورت موضوع له لفظ «الف»، «فرد خارجی + لحاظ آلی زید نسبت به آن آینه» است.

حضرت امام همین تقریر را از عبارت مرحوم حائری فهم کرده و بر آن اشکال کرده‌اند:

«و هذا غير تامّ، لأنّ علم الجنس إذا كان متقوّمًا باللحاظ و به يفترق عن اسمه، فلا يعقل انطباقه على الخارج بما هو ملحوظ مفترق، لأنّ اللحاظ - و لو كان - حرفيًا - موطنه الذهن، و ما ينطبق على الخارج هو نفس الطبيعة. مع أنّ الوضع للماهية الملحوظة مستلزم للحاظ الاسميّ، و اعتبار التعيّن الذهني فيه بنحو الاستقلال، و الاستعمال لا بدّ و أنّ يكون تابعا له.»^۱

توضیح:

۱. اولاً: اگر «تقید به تعین ذهنی» داخل در موضوع له باشد (حتی به نحو معنای حرفی)، دیگر «معنی + چنین تقیدی» بر افراد خارجی منطبق نمی‌شود چرا که مصادیق این معنا، صرفاً ذهنی هستند.

۲. ثانیاً: وقتی چیزی را می‌خواهیم قید موضوع له قرار دهیم لاجرم باید آن را به نحو استقلالی لحاظ کنیم.

ما می‌گوییم:

به نظر اشکال اول حضرت امام کامل است، ولی اشکال دوم را می‌توان نپذیرفت.

❖ (دو) ایشان در ابتدا به اینکه «فرق علم جنس و اسم جنس به نکره بودن و معرفه بودن است» اشکال می‌کنند:

«إنّ اسم الجنس المجرد عن اللام و التنوين و غیرهما موضوع لنفس الطبيعة من حیث هی، و هی لیست معرفة و لا نكرة، و هما تلحقانها فی رتبة متأخرة عن ذاتها، لأنّ التعریف - فی مقابل التنکیر - عبارة عن التعيّن الواقعي المناسب لوعائه، و التنکیر عبارة عن اللا تعین كذلك، فالماهية بذاتها لا تكون متعينة و لا لا متعينة، و لهذا تصلح لعروضها عليها، فلو كانت متعينة»

۱. مناهج الوصول، ج ۲، ص ۳۲۲



و معرفة بذاتها لم يمكن أن يعرضها ما يصادفها، و بالعكس، هذا مع أن لازم ذلك كونها جزءها
أو عينها، و هو كما ترى.^۱

توضیح:

۱. اسم جنس وقتی که نه «ال» دارد و نه تنوین، برای نفس طبیعت وضع شده است و نه معرفه است و نه نکره
 ۲. و نکره و معرفه بودن، متأخر از «نفس طبیعت» (که موضوع له است) می باشند.
 ۳. چرا که تعریف (معرفه بودن) عبارت است از «متعین بودن طبیعت» (که اگر تعین در عالم خارج است، به معنای فردیت و تشخیص خارجی است و اگر تعین در وعاء ذهن است، به معنای «ماهیت شناخته شده برای ذهن» و یا «فرد ذهنی از طبیعت» است)
 ۴. و نکره بودن هم عبارت است از «عدم متعین بودن طبیعت»
 ۵. پس طبیعت فی حد نفسه، نه معرفه است و نه نکره.
 ۶. و به همین جهت است که گاهی تعریف بر طبیعت عارض می شود و گاهی نکره بودن بر طبیعت عارض می گردد.
 ۷. چرا که اولاً اگر طبیعت فی حد نفسه، معرفه بود، امکان نداشت که نکره شود (چرا که نکره و معرفه متضاد هستند) و اگر فی حد نفسه نکره بود، امکان نداشت که معرفه باشد.
 ۸. [ما می گوئیم: مطابق تعریف حضرت امام معرفه و نکره عدم و ملکه هستند چرا که معرفه تعین طبیعت و نکره عدم تعین طبیعت است]
 ۹. و ثانیاً لازمه اینکه ماهیت فی حد نفسه هم معرفه باشد و هم نکره باشد، آن است که معرفه بودن و نکره بودن [هم زمان] جزء موضوع له و یا عین موضوع له برای اسم جنس باشند و روشن است که این امکان ندارد [چرا که: سر از اشتراک لفظی اسم جنس در می آورد که لایق قول به احد]
- حضرت امام سپس به آنچه خود به عنوان فرق بین اسم جنس و علم جنس مطرح کرده اند، اشاره می کنند:
- « فحينئذ نقول: يمكن أن يفرق بينهما بأن يقال: إن اسم الجنس موضوع لنفس الماهية التي ليست نكرة ولا معرفة، و علمه موضوع للماهية المتعينة بالتعین العارض لها متأخراً عن ذاتها

۱. همان، ص ۳۲۳



فی غیر حال عروض التنکیر علیها، و الفرق بین علم الجنس و اسم الجنس المعرفّ أنّ الأوّل یفید بدالّ واحد ما یفید الثانی بتعدّد الدالّ.

و لا یخفی أنّ التعریف و التنکیر غیر متقومین باللحاظ حتّی یرد علیه الإشکال المتقدّم، بل مع قطع النّظر عنه بعض المعانی معروف معین، و بعضها منکور غیر معین، فالماهیه بذاتها لا معروفه و لا غیرها، و بما أنّها معنی معین بین سائر المعانی و طبیعه معلومه - فی مقابل غیر المعین - معرفه، فأسامه موضوعه لهذّه المرتبه، و اسم الجنس لمرتبه ذاتها. و تنوین التنکیر یفید نکارتها، و الا تعین ملحق بها کالتعین.^۱

توضیح:

۱. اسم جنس برای نفس طبیعت (که نه نکره است و نه معرفه) وضع شده است
۲. اما موضوع له علم جنس را باید چنین تصویر کرد:
۳. بعد از اینکه «طبیعت» لحاظ شد، آن را در مرتبه بعد در حال معرفه بودن لحاظ می‌کنیم (یا در حالی که نکره نیست) و علم جنس را برای این «طبیعت متعین به معرفه بودن» وضع می‌کنیم.
[ما می‌گوییم: یعنی موضوع له علم جنس یا عبارت است از «طبیعت + تعین معرفه بودن» و یا عبارت است از «طبیعت + تعین عدم نکره بودن»]
۴. پس علم جنس همان اسم جنس معرفه است با این فرق که علم جنس دال واحد است ولی اسم جنس معرفه، دال متعدد (اسم جنس + تعریف)
۵. [ان قلت: اگر علم جنس برای «طبیعت + معرفه بودن» وضع شده باشد، اشکال اصلی (که بر مرحوم آخوند وارد شد) مطرح می‌شود، به اینکه اگر «لحاظ عقلی معرفه بودن» داخل در موضوع له شود، موضوع له، یک مفهوم عقلی و ذهنی است که قابل صدق بر افراد خارجی نیست.]
۶. [قلت: کدام معرفه بودن و نکره بودن، به «لحاظ» نیست تا بگوییم «طبیعت + لحاظ عقلی تعریف» موضوع له شده است، بلکه معرفه بودن و نکره بودن، صفات مفاهیم و معانی هستند.]
۷. [به عبارت دیگر، معنایی که این صفت دارد که شناخته شده است و در حالیکه شناخته شده است، موضوع له است و نه معنایی که مقید به شناخته شدن است.]

^۱. همان



توجه شود که این مثل آن می ماند که بگوییم برخی از مفاهیم مرکب هستند (غلام زید) و برخی بسیط (زید) یا اگر برخی از مفاهیم کثیر هستند (آب چشمه های جوشان روستای فلان) و برخی مفاهیم کوتاه هستند، و ما اگر لفظی را برای مفهوم مرکب یا کثیر وضع کردیم در حقیقت مفهوم در حالیکه کثیر و مرکب است موضوع له است و نه اینکه «مفهوم مقید به ترکیب» موضوع له باشد. یعنی کثرت و ترکیب وصف هستند و نه قید]

ما می گوییم:

۱. به نظر فرمایش حضرت امام کامل نیست چرا که شناخته شدگی اگر وصف معنا باشد، این به «معنای معرفه» نیست. چرا که معرفه و نکره صفات «معنی» در مرتبه بعد از وضع است و امکان اینکه صفات نفسانی واضح، داخل در وضع شود، وجود ندارد.

به عبارت دیگر اگر مراد از شناخته شدگی همان است که مرحوم اصفهانی هم مطرح می کند و آن را تعیین جنسی برمی شمارد و این «شناخته شدگی» در همه مفاهیم موجود است ولی ربطی به معرفه بودن و نکره بودن ندارد.

به این معنی که اگر واضح مفهوم را نشناسد لفظ را نمی تواند برای آن قرار دهد ولی وقتی مفهوم را شناخت و لفظ را برای آن قرار داد، گاهی مصداق آن مفهوم را می شناسد، در این صورت آن مفهوم شناخته شده معرفه می شود و گاهی مصداق آن مفهوم ناشناخته است، در آن صورت آن مفهوم شناخته شده نکره است.

۲. از آنچه گفتیم معلوم می شود که این کلام مرحوم اصفهانی (که شباهت با سخن امام دارد) کامل نیست:

«أن کلّ معنی طبیعی، فهو بنفسه متعیّن و ممتاز عن غیره، و هذا وصف ذاتی له، فاللفظ ربما

یوضع لذات المتعیّن و الممتاز کالأسد، و اخری للمتعیّن و الممتاز بما هو کذلک کاسامة.»^۱

چرا که هر نوع تقید به شناخته شدگی، لاجرم مفهوم را ذهنی می کند و انطباق آن بر خارج را غیر ممکن می سازد.

توجه شود که اگرچه مرحوم اصفهانی در ادامه تلاش دارد تا این شناخته شدگی را داخل در موضوع له قرار ندهد، ولی به نظر پاسخ ایشان تمام نیست.

^۱ . نهاية الدراية، ج ۲، ص ۴۹۴



۳. ان قلت: «شناخته شدگی مفهوم» در همه وضع‌ها موجود است (و نمی‌تواند فارق اسم جنس و علم جنس باشد) و معرفه و نکره بودن مربوط به شناخته شدگی مصداق است.

اما اگر بگوییم موضوع له یک لفظ «مفهومی است که مصادیق آن شناخته شده‌اند» ممکن است بتوان از اشکالات مطرح شده پاسخ داد.

در توضیح این مطلب می‌توان به لفظ «پارو» مثال زد که برای «مفهوم انسان در حالیکه مصداق آن ناشناخته است» وضع شده است.

قلت: در این صورت موضوع له لفظ اسامه (علم جنس)، فرد منتشر می‌شود یعنی «شیری که شناخته شده است»

۴. آنچه درباره فرق «معرفه و نکره» با «شناخته شدگی مفهوم» مطرح کرده بودیم، در کلام منتقی الاصول به صراحت مطرح شده است:

«لا يمكن ان يكون التعريف مستندا إلى امتياز مفهوم اللفظ عن غيره من المفاهيم و تعينه في

نفسه، و ذلك لأن المفاهيم كذلك، فكل واحد منها له تعين في نفسه و امتياز عن غيره، فيلزم

ان تكون جميع الألفاظ معارف، بل الذي يستند إليه التعريف هو تعين المصداق و الامتياز في

مرحلة الانطباق بحيث يكون مصداق المعنى معينا في فرد خاص»^۱

جمع بندی:

به نظر می‌رسد یا باید بپذیریم که علم جنس برای «فرد منتشر» و اسم جنس برای طبیعت مهمله (غیرعرفه و غیر نکره) وضع شده است و یا همانند مرحوم آخوند، موضوع له اسم جنس و علم جنس را طبیعت مهمله به حساب آوریم و صرفاً فرق آنها را در تعریف و تکثیر لفظی بدانیم.



^۱ . منتقی الاصول، ج ۳، ص ۴۱۱